

دکتر سید انور حسن زاہدی  
ریڈر، رییس فارسی، اورینٹل کالج، پٹنہ سیتی

## ”موبد: مروارید کشمیر“

در تاریخ ہند قرن ہشتادم (۱۸ویں صدی عیسوی) ایک عہد کشمکش و پُر آشوب بودہ است۔ شمع اقدار قدیم پتر مردہ شدہ بود۔ در ہند کشمکش فیصلہء حتمی کردن در بارہ فروغ و پیش رفتِ زبان و ادب کار دشوار گزار بود۔ عالم انحطاط ہم ہزار ہا علمبرداران فرهنگِ مخطوطِ ہند از ثابت قدمی بسیار اقدام نمودہ اند۔ او از تنگنا بیہای نظریاتی و فکری و مذہبی بالا رفتہ، ثبوت و شواہدِ کل و وسعتِ قلب و نظری دادند۔ میان چین مشاہیر و نابغہ روزگار یکی ”پندت زندہ رام موبد کشمیری“ است کہ اورا یک نمونہ فرهنگِ اعلیٰ اشتراک و اختلاط صدہا گفتہ می شود۔

این نکتہ را ہم باید دانست کہ چندتا شعراء اند کہ موبد متخلص می داشتند۔ یکی از آن ہا مولف ”دبستانِ مذاہب“ است کہ نسخہ قلی اش در بھنڈار کر اورینٹل انسٹی ٹیوٹ، پونا (نمبر ۸۱) و کتبخانہ خدا بخش پٹنہ (نمبر ۳۶۷۳۷) وجود دارند۔ کسی دیگر سید اشرف، متخلص بہ موبد ہم است کہ از فارس بہ ہند وارد شدہ بود۔ کہ ذکرش در تذکرہ صبح

گلشن یافته می شود. لکن هنوز آیت هجج دیوانش پیدانمی شود. سیوم پندت زنده رام کشمیری، متخلص به موبد است که نسخه قلمی دیوانش در برتش میوزیم (موزه برتش) (۳۲۲) و در بھندار کراشٹی تیوت، پونا (۱۰۸) وجود دارند.

احوال حیات پندت زنده رام موبد کشمیری تا کنون در هجج تذکره نمی یابند. بل از مطالعه دیوانش و در مقدمه که پسر خرد او مستی به 'ٹیکارام ظفر' (۱۱۸۰ھ) نوشته بود در نسبت او به سلسله خانواده او بسیار واقفیت حاصل می آیند. از مطالعه این دیوان در باره احوال سیاسی و ثقافتی و فرهنگی و دیگر امراء آن زمان و قوف می یابند. از این مقدمه این هم عیان می شود که اسم حقیقی او زنده رام پندت بود. و اصلاً باشده کشمیر بود. و تلمذ (شاگرد) 'مرزا گرامی' و فرزند 'عبدالغنی بیگ' قبول بود. و فرزندانش به عهد بادشاه 'شاه عالم' (۱۱۷۳ھ - ۱۲۰۲ھ - ۱۷۵۹ - ۱۸۰۶ء) در لکھنو به سلسله ملازمت یا چاکری مقیم بودند.

از مقدمه ظفر این اطلاع هم می یابیم که او از کشمیر به لکھنو منتقل شد. لکن در کلام او هیچ جا اسم لکھنو یافته نمی شود. برعکس این در حلی و اشیائی مختلفه آنجا یافته می شود. پسر خرد موبد که اسمش 'سیتا رام' و تخلص 'عمده' بود در علم و فن رمل چیره دست بود. در ۱۱۷۳ھ - ۶۰ - ۱۷۵۹ء فوت شد. او قبل از وفات خود این غزل سروده پیش پدر خود فرستاد.

حکایتها کنم مستانه از جام و جم دیگر	کشم می ساقیا گویم سخن از عالم دیگر
بوقت واپسین شاید دم تیغ تو بنوازد	بود زان جان برب آمد، مهمان دم دیگر
بجان آمدلم یارب درین عالم ازین آدم	جهانی کن بنا از نو بر آور آدم دیگر

برین دل مردمان چو شمع باراگر یعنی تبه  
 لقمی آن زلف را بر چرخ با زبان در هم در هم  
 بر روز وصل او دادم غم روز جدائی را  
 ز فیض اشک با دم در دل شب گشت افشام  
 در این محفل نباشد غیر از نیم ماتم دیگر  
 شود در عالم جان ورنه در هم بر هم دیگر  
 شب جبران ز فکر وصل او دادم غم دیگر  
 شوقانی نموده سیراب این زمین از بستم دیگر  
 موبد بر حادثه وفات سیتارام یک قطعه تاریخ نوشته بود که از آن رنج و غم دلی

قلبی او عیان می شود - که به ذیل است -

ناگهان برد از دلم آرام  
 شاعری خوش کلام و زمانی  
 خوشنویسی که بود در حرکات  
 بخوشی رفت در بهشت برین  
 سوخته بر کنار تربیتی  
 از تپه قلعه ال آباد  
 چاره موبد چه میکنی بقضا  
 سال فوتش بگو بروی بهشت  
 نورالابصار ممدو سیتارام  
 فال و فاش بهر دو عالم تام  
 خط شیرین قلم ز خطش عام  
 که ز دل بود دوستدار امام  
 خوش نموده باغ طور مقام  
 میروند این شیرین کام  
 این اثر ممدو نمود تمام  
 آه و آسوس مرد سیتارام

بعد از یک سال انتقال سیتارام موبد از این جهان رحلت سفر بست - و بر

این موقع نظیر قطعه تاریخ مرگش نوشت -

بلبل فردوس زستان سرای  
 قبله صاحب سخنان بوده است  
 از پی تاریخ تو، هم یک نفس  
 با تخب نیمی پی تاریخ گفت  
 کرد چون پره از بگم خدای  
 موبد شیرین سخن نیک رای  
 ای نظیر امروز زبان برکشای  
 مرد سلیمان سخن بای بای

یک تاریخ دیگر ہم بہ این طور گفته است۔

سحر از دل مہر می گفت ہاتف کہ موبد بملک سخن شاد بود  
ظفر بعد از وفات پدر خود شکوہ یک عزیز خود کرده است۔

کہ بہ سبب حسد خواست کہ اورا در نادانی و جہالت بہ گزارد۔ او کمال شاعری  
خود و شہر حاسدان را ہم تذکر داده است۔ و غزل ذیل را در ثبوت و شواہد کمال شاعری  
خود پیش کرده است۔

شد نسیم صبحم دمساز گل می نوازد خوش بعشرت ساز گل  
تا تبسم در چمن کردی زناز رونق گل رفت و حسن و ناز گل  
شد صبا بلبل صفت شاد از نوا چون شنید از گوش دل شہباز گل  
تا نہ سازد در چمن اسرار فاش تاز بوسد سرمہ آواز گل  
ہمچو بلبل می شود شیرین سخن ہر کہ خواند نسخہ اعجاز گل  
در تبسم بہر یکدم زندگی ست خندہ می آید مرا از ناز گل  
چشم تر دارد ز شبنم ہر سحر ای ظفر واقف بشواز راز گل

ظفر در نظم و نثر فارسی ہر دو در دست رسی می داشت۔ در نثر او آورد و پیچیدگی

بسیار دیدہ می شود۔ کہ اضافہ سبب ثقل می باشد۔ او مقدمہ دیوان موبد کہ نوشہ است  
عبارت بسی دشوار و پُر از لغات و آیات عربیہ است۔ عبارتہا مسجع و مقفی اند و در آن  
فقدان آورد است۔ از این تجربہ علمی سبک و نثر نویسی او عیان می شود۔ چند سطور از این  
مقدمہ نقل می کنم کہ بذیل اند:

”سبحان اللہ علم را میراث پیغمبران استادان گفته اند۔ الحال مردمان این زمان

علوی بی دود پنداشته میخو اهند که بار و فاضل و خندان کامل شوند۔ الحال از اوضاع یاران  
 نفاق سرشت خاطر دریا مقاطر بدرجہ رنجید کہ نور..... از گلشن صحبت آن خزان نشان  
 برچیدہ..... الحال از ہمہ جنس سردکان افہام آراستہ و شاهد عقول را از ہمہ زیورکتہ سنجی  
 پیراستہ و اکنون را کب توس دانائی شدہ سایر فضای معنی شدم و ریاضت سہل نادانی  
 موقوف گذاشتم و غبار تعلقات دنیا را از خیابان ضمیر پُر فضا بملکب محبت و وفا ریختہ  
 ام..... عروسان افکار و ابار را بر اورنگ ضمیر ضیا تخمیر نشانندہ از نالہ نوای عاشقانہ ام حوری  
 نثر ادب بہشت سخن مدہوش بصبورہ زدن..... و در ہر انجمن محبوبی کہ شمع آتشین  
 رخساری روشن می شدتسایم در گلستان تو صیفش کلچین می کرد۔ و بر ہر سیمای دلبری کہ ماہ  
 روئی اظہر می گشت ز بانم در تعریف سرد مہریش فقرات تازہ روشن نمودہ بکاری برد۔.....  
 باین تقریب گروہی از حسد کیشان..... رسم بغض و عناد بکاری بردند۔ و جمعی از تو دود  
 اندیشان جادہ محبت و وداد از قدم مسرت و انبساط می سپردند۔ اشعار آبدارم کحل الجواہر  
 دیدہ گریان و کشت زار قلوب حاسدان را بمنزلہ برق در آستانہ کاشیدہ  
 'پیکارام' درین مقدمہ تذکرہ دادہ است کہ قبلاً فلسفہ "دیری" بود۔ لاکن  
 در (۶۷-۱۶۶۶ء-۱۱۸۰ھ) یک شب بہ عالم خواب چون او چند از یاران مردان خدا  
 ملاقات کرد؛ او شان تخلص او را تبدیل کردہ ظفر داشتند۔ و معلوم شد کہ واژہ ظفر نمبرہ  
 ۱۱۸۰ھ برمی آید۔

درین مقدمہ ظفر رقمطر از است کہ مردمان بر موبد این بہتان تراشی کردہ  
 بودند کہ در غزلہای او مضامین استادان داخل اند۔ کہ سرقہ است۔ ناگہان چون از  
 دست یک حاسد دیوان موبد گرفتہ فال بر آورد شعر ذیل پیدا شد۔

”موشگافان کی زشعرکہنہ مضمون می برند۔ شعرهای تازه گفتن موبد امر دانگی است“

موبد در وصف پدر خود مبالغه آزمائی را بکار برده است۔ مثنوی اور از ساقی نامہ ظہوری و رباعیات را از رباعیات عمر خیام و قصاید را از قصاید خاقانی موازنہ کر دوہم پلہ اومی گرداند۔ می نویسد کہ:

”مثنوی را اگر ہمکلام ساقی نامہ ظہوری پندارم شاید رباعیاتش آب و تاب رباعی خیام برده پایہ خیام را پس گذاشتہ اند و پیر خرد قصایدش را نقطہ مقابل خاقانی گماشتہ۔“

ازین مقدمہ پیدا می شود کہ پسر بزرگترین موبد پادشاہ بود و اسمش دیارام رانا بہادرو تخلصش ’نوشا‘ بود۔ در وصف او نوشتہ است کہ گر صائب و طالب زندہ بودے توصیف اشعارش کردے۔ یک غزلش بذیل نقل می کنم ے

ہر نفس چہ رنجانی جان مبتلائی را	ای صنم بناز آئی بندہ خدائی را
ای ز عہد بیگانہ دل ز حرف تو دادم	چون زد دل تو ان انداخت حرف آشنائی را
تا بکس نمی گوئیم ماجرا بجز گزیرہ	ہر کسی جدا گوید از تو ماجرائی را
چشم تو بیند از وقتنہ درد دل عارف	زلف تو زند بر ہم دین پارسائی را
آن صنم قدم بیرون گرزناز بگذارد	سجدہ سر کنم از دل دیدہ نقش پائی را
چشم من نمی افتد بز بروی نیکولیش	بسکہ عاشقم نوشا شوخ میرزائی را

ظفر اسم دیوان پدر خود گلشن اسرار، گزاشتہ بود۔ نسخہ های بسیار ترتیب دادہ بہ ہر اطراف و جوانب فرستادہ بود۔ بہ این سبب متعدد و زیبا و تشنگ نسخہ های دیوانش وجود دارند۔ از مقدمہ این اطلاع ہم می یابم کہ این نسخہ ہا درالہ آباد ترتیب می دادند۔

از مطالعه دیوان موبد اطلاعات مهم و جزئیات خانواه داش عیان می شود۔ موبد  
 از وطن خود یعنی کشمیر محبت قلبی و فطری می داشت که این یک امر طبعی هم است۔  
 او در توصیف این اشعار فراوان سروده است۔ وحس و جذبہ حب الوطنی را اظهار کرده  
 است۔

می توان دید بیک روز بهار کشمیر      بلبل باغی ارم بال و پری نیست ترا

نکته گل می دهد از سترن مشک ختن      سیر تالاب دل کشمیر و کل بل کردن است  
 خیال گلشن کشمیری کنم در هند      که حب و مهر محبت از آن وطن باقی است

نظر از چشم دل خود بچمن باید کرد      غنچه سان از لب خاموش سخن باید کرد  
 مژده آورد صبا صبح بهند از کشمیر      نو بهار آمد و گلگشت چمن باید کرد  
 موبد خوش دلم از آب و هوای کشمیر      سیر تالاب دل و چمنی بھون کرید کرد

یادم سیر بهار است از کوهسار کشمیر      در دل بهند داغ است از لاله زار کشمیر  
 آهم همیشه سبز است چون سر و باغ جنت      اشکم زیده جاری ست چون جو بهار کشمیر  
 دارم زردی مژگان پیوسته آب چادر      هر قطره ریزم [از] اشک چون آبشار کشمیر  
 دایم خیال جنت از بسکه فیض بخش است      بخشند فروغ دل من چون شاله مار کشمیر  
 باغ نشاط آنجا خواهیم دید یارب      مارا گرسانی اندر دیار کشمیر  
 دیدم خط مشکین بر لعل رنگ سبزان      در هند یاد آمد مارا بهار کشمیر  
 در باغ هند هرگز چون گل نشد دلم را      این غنچه هست دل تنگ از خار خار کشمیر

پیر بی نخته خضر است زانکه آنجا  
'مانی' کشیده در هند تشبیه یار گلروی  
آب حیات جاری ست از چشمه سار کشمیر  
گفتند موشگافان این است کار کشمیر  
کامد سیه بهاری از کوهسار کشمیر

کشمیر بهشتیست پُر از سنبل و ریحان  
دردل هوای گلشنِ کشمیر کرده ایم  
آرید صبا بهر من از خاکِ وطن مشک  
کسبِ هوای باغِ جها نگیر کرده ایم

موبدا! کوثر و فردوس چرامی طلبم  
باغِ کشمیر و دل و آب روان مارا بس  
درین مقابل او گله گزار تا بستان و گرمای هند است - می گوید که اینجا  
پادشاه زندگی می توان گزار - رستگاری از گرمای عامه دشوار گزار است -  
رونق بشاه هست ز دستِ گدایند  
شده در هوای گرم نشین به بختِ خس  
او با مردمان اینجا شیرین کرد و تو صیف و قدر دانی آنها کرد - و معترف حسن  
ملیح و رعنائی هندیان و دعا گوئی برای آنها است -

رنگ در هند فلک خوب ز سر نیلی ریخت  
هر بت هند ملیح است از آنر که فلک  
که از اورنگِ ملاحهت همه در نیلی ریخت  
رنگ این تیره زمین را بجز نیلی ریخت

روشن است این سر زمین تیره همچون مردک  
سرد مهربی کئی بود از رزق کایجا آفتاب  
سرمه سائی می توان دیدن ز خوشی پشمان هند  
می پردازند تنوز گرم گردون نان هند  
غم نخور موبد پی روزی درین نعمت سرا  
میرساند ترا هم نعمتِ الوان هند

بسکه زبید کشور هندوستان از حسن سبز      دم زندز آترو بعالم آسمان از حسن سبز  
اندرین اقلیم وصف حسن سبزش گر کنم      سبزی ردد برنگ پان زبان از حسن سبز

درین گلشن شود سر سبز آدم      بر حسن سبز در هندوستان است  
گاهی گاهی او هندوستان و وطن خود کشمیر را با هم تذکری دهد۔ در این مواقع او  
به لحاظ محیط و آب و هوا و فضا کشمیر را بر هند فوقیت و ترجیح می دهد۔

در هند ز گرمی تو بگیری چه اسیری      در گلشن کشمیر برو خوش که نمیری  
فرزندان موبد به سبب کسب معاش و ملازمت از او دور مانده بودند۔ و این  
فراق او را بسیار سوہان روح بود۔ او را به عہد پیری فرقت از اولاد باعث رنج و الم بود۔  
و اکثر ہا بہ این سبب می گرید۔

پیر گشتم موبد پیدا شدہ ضعف جگر      از فراق نور چشمان گریہ می آید مرا  
موبد این بعد و فرقت حمل نتوان کرد۔ اولادش مصلحتاً بہ سبب ملازمت و  
چاکری با او قیام نتوان کردند۔ آخرش موبد برای بود و باش کردن با اولاد خود کشمیر را رها  
کرده بہ دہلی و لکھنؤ منتقل شد۔

موبد بہ سبب بعد کشمیر ہمہ دم آزرده خاطر رہا نہ می باشد۔ و وطن خویش  
را ہمہ دم یاد می کند۔

تا کی باشی دل من دور از کشمیر خویش      خانہ خود را بمن آباد از تعمیر خویش

موبدا! در هند گشتی داخل خلد برین      رہ شاید گلشن کشمیر و کابل کردہ

وطنم هست گلشن کشمیر چه شود گر بمن وطن بخشی

یارب برسان موبد ما را توبه کشمیر تا یاد جوانیش دهد عالم پیری  
چون باد خوشگوار و جانفزای وز دُجس بیدار و بر ایچخته می شود و این حس او

یاد کشمیر و کوه پیر پنجال را می دهد

نسیم گلشن کشمیر آمد بهند از راه کوه پیر پنجال  
چون بهند آئی صبا از گلشن کشمیر ما سوی جنت مرغ دل را شو تو رهبر صدم  
موبد تو تمنند بود - زندگانی او با عزت و احترام و خوشحالی بسر برد

روز نو روز مه و سال مبارک باشد قرعه رطل نکوفال مبارک باشد

بیت ثانی شده فرخنده ز قبض الداخل در خزاین بتوا موال مبارک باشد  
موبد ما بتوا فضل خداوند جهان حرمت و عزت و اجلال مبارک باشد

موبد از منصب هزاری هم سرفراز شده بود

موبد از منصب هزاری یافت این نوای خوش از هزار آمد

اسم برادر خرد موبد دشنا تھ بود - موبد بزم مرگ او به حال رنجوری یک غزل دل  
دوز و پُرسوز و پُرم سروده بود -

موبد به دھلی بود و باش اختیار کرد - لاکن او فیض نہرو پیل مٹھائی و چاہ مومن خان  
کشمیر را فراموش نمی کند و آنہارا تذکرہ داده است

بلبل کشمیر و قید دلیم ناله ہردم دارم از حُب وطن

شہرِ دہلی گلش کشمیر شد از فیضِ نہر  
بہ بُتانِ ہندوستان خوش گل اند  
چرا دیگِ شکر نیاید بجوش  
بسکہ در دہلی است جاری فیضِ نہر  
ہند شد کشمیر موبد ز آبِ سرد  
چاہِ مومن خان کم از دریاک نیست

موبد حاملِ اوصافِ حمیدہ بود۔ او مردِ روشن فکر و وسیع المشرب و وسیع النظر  
بود۔ او ہمہ مذاہب را احترام می کرد۔ و دیگران را ہم برای این کار تلقین می کرد۔ او از  
حدودِ مذہبی و رسمی بلند و بالا بود۔

با کفر و دین چه دست و گریبان شوی ز کین  
موبد بسجہ رشتہ ز نار نازک است

گر او یک طرف جشنِ مذہبی اہل ہندو را تذکری دہد بہ طرف دیگر او از  
حضرتِ علیؑ اظہارِ عقیدت ہم می کند۔ او با اہل ہندو ہم تعلق قلبی می داشت۔ او  
شہیدِ سرد را ہم با احترام یاد می کند۔

عاشقان را از دل و جان ناری مقصد است ہر کہ سر بہ نہد بہ تیغِ عشق مولا سرد است  
از اشعارِ ذیل وسعتِ نظری اورا جس می توان کرد کہ در آن او اختلاف  
مذاہب ظاہری و یکسانیتِ باطنی را واضح و عیان کردہ است۔

شرع شریف و شاستر ہست یکی کلام دو رام و رحیم نام او اوست یکی و نام دو

هر هندو مسلمین داند یکی رام و رحیم  
 اسم ذاتش را به بین موبد تو در بر نام  
 کید شمع و چراغ روشن بدید و کعبه هندو مسلم  
 دما روشن ز نور عرفان چراغ میخانه میکند جان  
 اوشکوه و گل افراذ عهد خود کرده است - و گله گزار انحرطاط اقدار هم است  
 اوچه طور عکاسی اقدار معاشرتی و فرهنگی و ادبی و علمی کرده است از اشعار ذیل عیار  
 است - و تنزل و تباہی او آخر دور مغول را هم حس می توان کرد -

عقل را مو تراش می گویند      جهل را خواجه تاش می گویند  
 اهل او باش را بدور قمر      جا بلان یار باش می گویند  
 این زمان خوش نویسی کامل را      مردمان بُت تراش می گویند  
 شاعری را که موشگافی کرد      نقلی و سر تراش می گویند  
 حسد و کبر و کینه را مردم      عقل و علم و معاش می گویند

او حس می کرد که اکنون بر معاشره غلبه خواهد داشت جاری شده است -

اندرین عهد حکم زن جاری است      این چنین دور چرخ رنجاری است  
 ایزد موبد را عمر طویل و دیعت کرده بود - به عهد پیری در بینائی او نقص آمده  
 بود - و استعمال عینک می کرد -

توت باصره گردید کم از ضعف جهان      با دل آینه محتاج بعینک شده ام  
 یک قشنگ نسخه قلمی دیوان موبد که در بھندار کراورینتل انستی توت پونا وجود  
 دارد - و نمبره آن ۱۰۸ است - این به خط نستعلیق نوشته شده است - و در این به آغاز  
 صنف شعر دو صفحات مطلقاً هم اند -  
 در این دیوان نخستین قصاید اند که به حمد باری و در مدح حضرت علی و شاه عالم و شاه محمد جلال

الدین و نواب مدار الدوله و سید نیاز خان و غیره سروده اند۔

علاوه ازین یک قصیده در آن زمان سروده بود که سیتارام از مرض شفا یاب شده بود۔

چند اشعار چیده ازین قصاید بذیل نقل می کنم۔

ای نه فنک از دست ظلمات تو بر باد      پُر نور زمهرت مر و خورشید و خُریا  
موبد چه بردنی بمعانی که بمهن      آگاه نگردید ز اسرار تو اصلاً

شاه مردان مرتضی حیدر علی شیر خدا      آن که حق کرده است قائم بهر اراض و سما  
از کمال دانش و عقل تو گویا زنده اند      قدمی و دانا و لغرا و کلیم و صبا یبا  
دشگیری کن بموبد دست داری در کرم      بخشش و الطاف و احسان از تو و از من دعا  
شاه پاک گوهر در جهان روشن تر است      زان حجر سلطنت نام تو عالی گوهر است

صفت زلفت منلی در روی تو جهان آفتاب      کرد با خوش در میان سنبستان آفتاب  
روشنم شد از نکلین دل که در کشمیر من      بر تخت سلیمان آفتاب  
شیری سازد بشکر موبد اماه بهار      در پیش تو بود ای باده خواران آفتاب

شد روشن از نکلین تو خورشید در جهان      کنده بدل چه نام تو سید نیاز خان

ای شرف یابد ز نامت بر دل روشن از آن      بر نکلین خویشتم کنده است خورشید جهان

نور چشم من در آدرخانه چشم شتاب      زانکه از بحر تو گردید است چشمانم پُر آب

این مظلوم عرض تمام اینها را بیان یافتی شکر که بخواهد بر او عمل نماید  
و اگر مشاهده بود - این عرض را طاعت از این آغازی شود -

ای را می آورد آن است نورانی... این هم تو نیستی حتی بدتر  
در جواب این پاسخ جواب نگو یک... شش اشعار به او فرستاد  
بود - که در آن "رسید عرضی" هم فاسک بود - و این تو سبک نظم کرده اند - این جواب  
مظلوم از این شعر آغازی شود -

در نظیر این موزون گذشت... تو بی نظم از آن متکون گذشت  
در این دیوان فقط (۹) قصاید اند - و چند اشعارش تقریباً - عمد و حشو (۲۷۰)  
است - بعد از قصاید غزلیها اند - و چند اشعار غزلیها تقریباً چهار و چهار (۲۰۰۳)  
است - این قسمت از مطلع ذیل آغازی شود -

کرد تا تعلیم بسم الله پیر دل مرا شد ز یک تعلیم آسمان قیام مشکل مرا  
موبد خاقانی و انوری و خسرو جامی و قاسم انوار و صاحب و طغرا و سعید و غیره  
را توصیف کرده است - و جهد کرده است که پیروی از تعلیم او عثمان بکنند - به این طور  
کلامش را تقلید کرده غزلیها سرود و نظمین صاحب نوشت - در این ضمن اشعار چند بذیل اند  
بیا موبد مد خواهم کنون از حضرت حافظ  
که عشق آسمان نمود اول ولی افتاد مشکبها

موبد تو بس کن گفتگو از حضرت جامی بگو  
کز خار خار عشق او در سینه دارم خارها

موبد پریشان چون شوی این مصرع صاب بگو  
زلفش بدستم میدرد سر رشته آماها

بچون طغرا موبدا مشب غزلخوانی بشو      موسم آن شد که میناراگ هندی سرگند

خیال مصرع برجسته از بلال آموز      که نازکنی خیالات انوری داند

قاسم دیوانه هر دم های وهوی می کند      بانزاکت قاسم انوار می گوید سخن

در طلبش فتاده ام همچو وحید موبدا      خانه بخانه در بدر گوچه بگوچه کوبکو  
به تقلید غزل مشتهر امیر خسرو نظم غزل نوشته است

بهار گلشن دل بود شب جانی که من بودم      که هر گل شمع محفل بود شب جانی که من بودم  
در غزل ذیل اسمائی شعرائی معروف فارسی را تذکره داده است

هر که کرد از صدق دل شاگردی گویا قبول      گشت در بحر سخن از لطف حق گویا قبول

میرزا اصائب که بوده خسروی ملک سخن      کرد در معنی تجلی شاداز و جویا قبول

طالباً بوده کلیم طور معنی در سخن      باطل معنی از ایجاد معنیها قبول

بر دل ارباب معنی از قبول این روشن است      بود از نازک خیالات جهان دانا قبول

در تلاش معنی بیگانه کامل شدند غنی      در فن انشاء رنگین خوب شد طغرا قبول

دل چو خاقانی کنون موبد ز ندوم در سخن      زانکه شد در خدمت استاد شعر ما قبول

مانند دیگر شعراء فارسی موبد را هم فخر بر کلام خود بود - او خود را خاقانی و مولوی و خسرو

و سعدی و طغرای وقت می گرداند و هیچ تا مثل نمی کند و هیچ جانمی ترسد - او گله گزار هم است  
که مردمان قدر او نمی شناسند

بسکه در ملک سخن دادند سلطانی مرا      زبید از اهل سخن، گویند خاتانی مرا

نیست غیر از تو کسی طغرای عصر      هست جاری زان چه فرمان نامه است

موبد مانیت کم از مولوی      هر گلی را رنگ و بوی دیگر است

خسرو وقت خودم از سخنان موبد      بسکه چون جان تنم بالب شیرین آید

باشعار مرا سعدی گواه است      گلستان دارم از دیوان تازه  
این ادعای موبد فقط تعالی شاعرانه می نماید - چرا که کلامش را چنان قدر بلند پایه  
نتوان سنجید که بر بنای آن موبد روبروی این همه اساتید شعرائی فارسی راهم رتبه  
بگردانیم - گرچه درین دیوانش بسیار اشعار فارسی چنان آراسته و سلیس و روان دوان  
اند که ما انگشت بردان بشویم -

بالا ابروی پری رومه چنین، کرده ام پیدا      سراپا ناز و تمکین، ناز نینی کرده ام پیدا

ماه جلوه کنان چون بگلستان آید      بگل و یاسمن و سرو سهی جان آید  
مژده ای دل که شب هجر پ پایان آید      صجدم جلوه کنان آن مه تابان آید

زگاہی میکنم بر گل ولی سوی تومی آید      خرامان آمدی بهر تماننا تا درین گلشن  
نوبهار است، برندان خبری باید کرد      لاله گرفت بکف جام و بجوش آمد خم

دیده مستِ ناز را نازم      غمزه ترکتاز را نازم  
شب یلدا چه تیج و حاتاب گذشت      خم زلف دراز را نازم

از یک نگه مستش مدهوش دلِ ما شد      دیدیم بچشمانش میخانه به میخانه  
خرقه سالوس مارا در شراب انداختی      جامه تر سا قیادر آفتاب انداختی  
در فصل گل چه تائب صهبا شود کسی      بی وجه بی دماغ زینا شود کسی  
در این دیوان موبد تقریب غزلهای بسیار هم داده است - مثلاً غزل ذیل که  
موبد بوقتِ رنجوری خود سرورده بود

فصل بهار خط تو دلبر رسیده است      بود در دل و دماغ ز عنبر رسیده است

در میان جان و جانان دمدم نامحرم است      بلکه میدانم وجود و هم عدم نامحرم است  
موبد غزل ذیل را بوقتِ نزع نزد مرزا مظفر که پسر برادر گرامی بود سروده بود  
رو برو هرگاه با آن دلبر جانی شدیم      در آینه آب از روی حیرانی شدیم  
غزل ذیل را موبد بوقتِ رنجوری خود کلام ظفر را مخاطب کرده بطور پند و  
اندر سروده بود

هیچکس کامل بجز پیری نشد      بی کمان فرمان روا تیری نشد

تنم نیکی در زمین پاک باید کاشتن      حاصل اعمال دیگری توان برداشتن

غزلِ ذیل موبد به موقع برگشتنِ پسر خویش از سفر سروده بود۔  
 ای پسر فصلِ خدا خوش ز سفری آئی در تتمِ همچو روان جانِ پدری آئی  
 غزلِ ذیل موبد در میان سفر چون پسرش یکارا مظهر همراه سفر بود سروده بود۔  
 دست داده است مرا خوش سفری باظفری کز ره دور رسد پیش پدر چون پسر  
 در این دیوان شانزده (۱۶) مخمس موبد وجود دارند۔ و در آن دو صد و چهارده  
 (۲۱۴) غل و زنجیر (بند - stanza) اند۔ این مشتمل بر منقبت حضرت علی و مدح شاه  
 عالم و تذکره بهار است۔ در یک مخمس غله فروش و گیافروش و خیاط را تذکره داده است۔  
 پسر غله فروش است عجب گندم گون بکند نیم جوی وزن بجز مکر و فنون  
 بسکه شد پله کش غره ز سحر و افسون بتر از وی سخن ناز کند گونا گون  
 طول میزان فلک رنگ دگر می بینم

آتشین روی کبابی که بزلف شامی صبحدم خوب کند پنجه کباب شامی  
 شورش این دل دیوانه بود بدنامی شور هردم کند از بسکه کباب شامی  
 قوت عاشق ز دل و جان و جگر می بینم

جامه دوزد گهی درزی بعروس رعنا می کند گاه کفن راست بشاه زیبا  
 همچو سوزن خبرش [نیست] ولی از اروپا آخر این رشته کجا سر کشد از پابکجا  
 روز و شب شادی و غم رنگ دگر می بینم

موبد در مخمس های چند خود تضمین بر اشعار حافظ هم کرده است۔

درد هر هست عاشق بیجان همیشه پاک      دارد ز دست عشق همیشه بسینه چاک  
گرد در قیب ز کف موبد کنون هلاک      دشمن بقصد حافظ اگر دم زند چه چاک

بنت خدائی را که نیم شرمی بردوست

موبد در یک محمس یورش احمد شاه ابدالی و عروج مرهٹه ها و بی بسی و بی طاقتی شاه  
وقت وزوال و ابتری ملک و گرائی غله و غیره را تذکر داده است - این بسیار مهم از جنب  
تاریخی و معاشری و ثقافتی و فرهنگی است - گلی تصویر کشی ز بون حالی عهد موبد را در محمس  
ذیل کرده است که چشم دید و المناک هر دو است -

بهند جو هر تیغ ستم نخواهد ماند      بدست مردم نادان قلم نخواهد ماند  
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند      رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند  
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

پناه اهل جهان بوده است هندوستان      همیشه آمد و شد داشتند باز رگان  
درین دیار شدی هر گدای خان جهان      نموده اند چنین ملک ظالمان ویران  
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

نموده اند ز محصول سرخ غله گران      چگونه غله ازین ظلم می شود ارزان  
ز روی حکم ضعیف است اینقدر سلطان      که صبح و شام نه بیند ز خوشدلی لب تان  
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

زفاقه همه مردند بینوا و گدا      شده است پر ز تعفن تمام آب و هوا

کنون غذا نبود میسر مگیر نام دوا حکیم شانی حق و بدست اوست دوا  
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

کنون ز مردم گیتی نمانده بوی وفا که رفت مهر و محبت کم است صدق و صفا  
شدند ایهنمه عریان بهند شاه و گدا بتن نماند کسی را لباس و برگ و نوا  
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

کنون که آمده موبد بهار دیوالی ندیده ایم درین باغ یک گل شالی  
مگر مراد ازین باغ برد ابدالی کند چگونه بکس کس معامله مالی  
چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند

موبد یک طرز یا اسلوب نو در نوشتنِ مخمس بکار برده است۔ چنین اسلوب نو  
این است که در آن اولین چهار مصرع به زبان فارسی و آخرین پنجم مصرع به زبان اردو  
است۔ ازین نوع تحریر موبد عیان می شود که این زبان (اردو) هندوستانی جایی فارسی  
اختیار خواهد کرد۔ و اکنون یا آینده استعمال این را اجباری خواهد شد۔

چون گل گرد این باغ بارنگ و بوی دگر از ره فیض جاری چه جوئی  
اگر نیک سیرت دگر خو بروائی بفضل و کرم کن به مردم نکوئی  
رہے گا نہ کوئی رہے گی نہ کوئی

چو دریا رسان فیض بر اہل عالم نگرود ز بحر خدا قطرہ کم  
موج خطر با محوریک نفس غم بجود و کرم باش جاری تو ہر دم

رہے گا نہ کوئی رہے گی نہ کوئی

چو خورشید داری مگر چشمِ بینا      فگن سایہ نور اقبال ہر جا  
چنان پرورش کن بہ اعلیٰ و ادنیٰ      کہ گردد ز نور تو ہر ذرہ بیضا  
رہے گا نہ کوئی رہے گی نہ کوئی

تر و تازہ کن گلستان را چو شبنم      شمر تادہد نخل عمر تو ہر دم  
مشو خار در پای مردم بعالم      چو گل باش خندان، مخور یک نفس غم  
رہے گا نہ کوئی رہے گی نہ کوئی

زدل لطف و احسان خلق خدا کن      ز آبِ صفا تازہ گلزار ما کن  
دماغِ ہمہ تر برنگ صفا کن      دل موبدا خوش ز آب و ہوا کن  
رہے گا نہ کوئی رہے گی نہ کوئی

سپس بسیار قطعات اند کہ کل عدہ اشعارش تقریباً دو صد و ہشتاد و  
چہار (۲۸۴) است۔ نختین تاریخ تولد (twin sons) ”میر برکہ عرف  
نواب جانلش خان بہادر“ مذکور است۔ سبب نامگذاری کرده است کہ اغلب (غالباً) این  
اسلوب تاریخ نویسی توام یک طرزِ جداگانہ است کہ او اختیار کرد چرا کہ چون او از  
شعراء مانند نواب علی قلی خان وفا استفسار کرد معلوم شد کہ ہیچ قطعہ تاریخ تولدِ اطفالِ  
توام در نظرش نہ آمدہ است۔ علاوہ ازین درین بخش تاریخ تولدِ پسرانِ خان دوران و

راجه جنگل کشور و عبدالنبی خان و رحمت اللہ خان و غیرہ ہم اند۔ تاریخ تولد مرزا سلطان  
 پسر قمرالدین خان بہادر و محمد رمضان پسر نعمت اللہ خان و راجا رام پسر خردزنده رام موبد  
 راہم مذکورہ است۔ و تاریخ وفات مرزا گرامی و امیر الامرا بہادر و نواب مجد الدولہ و  
 عبدالجید خان بہادر و مولوی انصاف و راج کشن چند شمیم و مرزا قلندر و یار علی خان و  
 مولوی ضیا اللہ و مولوی محمد اکبر و خان بہادر و غیرہ را ہم مذکور است۔ این ہمہ تاریخ تولد  
 و تاریخ وفات در اشعار سروده اند۔

علاوہ ازین در این قطعات تاریخ های جلوس شاہ عالم و جلوس سال پنجم  
 عالمگیری ثانی و نوروز و یورش های دُرّانی و شاہ ولی اللہ خان و صلح مرہٹہ و ورود مہدی علی  
 خان و ورود قاسم علی خان و پسر خواجہ محمد و غیرہ اند۔

درین آن قطعات ہم اند کہ برای نواب مدار الدولہ فضل الدین محمد خان و  
 رحمت اللہ خان و راجا کشن چند نواب اشرف الدولہ بہادر و نواب بدر الدولہ و نواب  
 ظفر جنگ بہادر و خان زمان بہادر و نواب خان دوران و نواب منصور جنگ بہادر گفته  
 شدہ بودند۔

در قطعہ ای عاقبت محمود خان بہادر۔ و در قطعہ ای خدمت آتش۔ و در قطعہ  
 ای تاریخ خلاصی میر آفتاب خان از زندان۔ و در قطعہ ای تاریخ آمد نواب آصف  
 جاہ در دہلی و در قلب تعمیر کردن مکان و باغ و آئینہ خانہ و غیرہ را تذکرہ داده اند۔ در چند  
 قطعات اظہار شادی و انبساط بر رسوم و جشن راکھی و دسہرہ و جشن سلونو و دیوالی کردہ  
 است۔

بعد از قطعات دو مثنویات اند۔ یکی ”آشوب نامہ ہندوستان“ است کہ

مشمثل بر یک صد و سه بیت است و از بیت ذیل آغاز می شود.

ناگهان پیدا شده طوفان نوح      تنگ آمد خلق را در جسم روح  
درین یورش قتل و غارت گری نادرس شاه دُرّانی و تاراجی دهلی و بربادی هندو  
انحطاط معاشره و غیره را تذکر داده است. بذیل ابیات چند ازین مثنوی نقل می کنم.

شاه درانی ست چون در یتیم      ز آبروی گوهر پاک قدیم

آب تیغش آتش برق جهان      سوخت آتش در دمی هندوستان

زد بدلی آتش و تاراج کرد      ماند در دلها چو آتش آه سرد  
از هندو و مسلمین ایمان برند      بسکه از جور و ستم غارت گراند

شد قیامت این چنین برپا به هند      شورش و افغان رسیده تا بسند

والی هندوستان چنغد و بوم      جمله بزیکار اند از اهل علوم

هست این روشن برار باب کمال      گشت دهلی دشت گرگان و شغال

اینقدر نا امن شد هندوستان      نیست گویا در تن هر زنده جان

مردم هند اندر از بس در زوال      مال غارت می خردند اکثر بقال

اکثری مدهوش ناز و راگ و رنگ      اکثری مستند از ایون و بنگ

رو و راوی در دل پنجاب هست      چون ازین جور و تتم در خواب هست

میر وند اکنون برون از شهر هند      ظالمان را غرق کن در بحر هند  
این مثنوی هم ز بون حالی معاشرتی و اقتصادی و سیاسی در عهد موبد را تصویر کشی  
می کند. و باین سبب این مثنوی مهم و قابل توجه است.

مثنوی دیگر "سرپای محبوب مرغوب القلوب" است که مشتمل بر یک صد و نود  
ونُه (۱۹۹) بیت است. که در آن اغلب تصویر کشی رقاصه ای کرده اند. و آغاز ازین  
شعری شود.

ای صنم از تو خوش آموخت پری      شیوه ناز و فن جلوه گری

چون زنی دست نگارین باصول      راگ و رنگ است... وصول

جوانی از ناز جو راگ دپک      آتش از ناله بر آری پیشک

گر کنی سر بنوا راگ ملار      بارش از وجد که ابر بهار

پنسی و چهار (۳۴) رباعیات اند که خصوصاً در فرانس کشمیر و در وصف

کشمیر سروده اند. بذیل فقط یک رباعی نقل می کنم.

بس ساخت سفر بهند دیگر مرا      کرده است غم هجر وطن پیر مرا

پژمرده دل از خزان پیری گشتم یارب بنما بهار کشمیر مرا  
سپس چند رباعیات و قطعات و غیره اند که در آن کشمیر دهند و پورش های احمد  
شاه و غیره را تذکر داده است - فقط یک رباعی بذیل نقل می کنم -

در کشور هند روز و شب طوطی باز      تعلیم کند کسی برام رامش آغاز  
در پرده دل گفتگویی دارد      بشنو ز رحیم و رام هر دم آواز  
سپس چهار چیتاها و یک مستزاد است - یک چیتان بطور نمونه بذیل است -

چیت آن گر رود ز خانه بدر      میرود پیش و پس همیشه ز سر  
دین و چشم و کول او ست یکی      گوش دارد و لیک باشد کر  
مستزاد باین طور است -

ای دست عنایتی که با من کردی      وین طرفه رعایتی که با من کردی  
در عالم آب      بیرون ز حساب  
امروز حکایتی که با من کردی      بی وجه شکایتی که با من کردی  
افسانه و خواب      گفتی چه صواب

در آخرین سی (۳۰) غزلها مشتمل بر هفتاد و هفت (۲۷۷) اشعار

اند - که در نخستین دیوان موبد که در شاهجهان آباد شهر شست وجود دارند - ازین چند اشعار  
از یک غزل نقل می کنم -

بچنان از سر کین آتش سوزان شده      ده که دامن زده بر آتش و پنهان شده  
همه گلها شده پامال ز نقش پایت      از سر تا بگلشن چو خرامان شده

در شعر ذیل سن یک هزار و یک صد و پنجاه هجری (۱۱۵۰ هـ -

۳۸-۳۷ (راتز کرده است - این سن بسیار مهم است - چرا که اغلب است که

در این زمان موبد در دلی باشد بود

یک هزار و یک صد و پنجاه گر گوید کسی سال هجری لایق صد آفرین باشد کسی

یک ویژگی ادبی موبد این است که او تذکر جشن ملی و مذهبی مقدسه مانند

سلونون و راهی و دسره و دیوالی و غیره را داده است - ویژگی دیگر این است که او در همه

اصناف سخن خود واژه های هندی را بکثرت استعمال کرده است - و به سبب این وصف

یک نوع اضافه در مایه ادبی فارسی شده است -

هوری و موسم بهار آمد هر طرف جوش لاله زار آمد

سلونوست در هند خوش نو بهار مبارک ز فصل خداوند گار

به بستند راهی بکف لاله ها به بین موبد هر طرف لاله زار

مبارک دسره امروز آمد که گوئی موبدا نو روز آمد

ز سبزک سبز چون کشمیر شد هند بهار بخت با فیزوز آمد

دولت آمد بشب دیوالی موبدا داد بمن مرده نسیم

از چراغان شده گلزار ارم خانه راجه کشن چند شمیم

مشهور نام ماست بپند از کلام ما  
هر چند مرده ایم نمسکار و رام رام  
اکنون بطوطیان بر سر رام رام ما  
موبدا ناکشته است دل آرام رام ما

ز وصف خط سبز آن لب لعل  
زبانم سر بسر چون برگ پان است

از سرور راگ هندی گشت موبد نغمه ساز  
طوطی و بلبل چه گیرد نغمه آمل بکف

از سخجای کنم موبد بوضفش در نثار  
بس که شد نام خدای کرشن بر من مهربان

چه نشستی به پاکی مغرور  
ز د اهل دل است جای ضرور  
سر بیالین نهاده از حق دور  
نیست جای عنا و کبر و غرور  
این کمالات نیست از انسان

گر پرسی لباس ستا سی  
گر تو پابند وهم و دسواسی  
در تو باشی همیشه نمن باسی  
روز و شب ~~بکف~~ همچو سنداسی  
این کمالات نیست از انسان

سارکا سویم چو از اقبال دید  
کاتری اوصاف نام رام رام  
موبد من اختر نیکو دمید  
از زبان سارکا ماتا شنید  
گفت برهما سال میلادش همین  
گوهر شهوار بحر راز بید

بشهر هند سر را سر بگویند درین سر سر بسر بسر اللہ است  
به بین بروی مصحف اسم اللہ درین سر موبد مابق گواه است

بیشتر هندی نثر ادشعرای فارسی هندی رسوم و روایات و جشن ها و غیره را در  
کلام فارسی خود تذکر داده اند۔ همین طور واژه های هندی در کلام چنین شعرای فارسی  
بکثرت مستعمل شده اند۔ اسلوب شاعری هندی فارسی که آن را 'سبک هندی' می نامند  
میدند یک ویژگی هندی فارسی شعراء است۔ در کلام موبد چنانکه اشعار مندرجه بالا  
پیدای شود این ویژگی بدرجه اتم وجودی دارد۔

گر تحقیق می کنم می یابم که جابه جا موبد به لحاظ دستور زبان فارسی اشتباه هم  
کرده است۔ مثلاً او استعمال "هر چه" "هر همه" بکثرت می کند۔  
از پرستان هر همه شاه و گدا و لشکر است هر همه هستند روز جنگ زن  
'پیکارام ظفر در وصف نثر به عبارت رنگین و زیبا و دلکش اختتام این دیوان  
موبد کرده است۔ می نویسد :

"چون طریق استادان سلف چنان است که بر هر نسخه که نثر بنویسند او  
را خرش هم بر نثر با انجام برسانند۔ بنده هم حمد و نعمت مقدم داشته۔ چند سطور موافق معمول  
مسطور ساخت..... از روزی که مهندس قضا سر رشته جمع انفاس بگردون این رهی انداخته  
بجز شواغل حساب ورق گردانی سیاهمه نارسائی شیوه ندارد۔"

نسخه برٹش میوزیم (موزه برٹش) دیوان موبد از نسخه بھنڈار کرانستی تیوت کٹی  
مشابهت دارد۔ چرا که این هر دو به اهتمام و نگه داشت۔ (نمبره ۳۹۳)۔ که اغلب کٹی

مشابہتِ آن دو نسخہ بالا دارد۔ علاوہ ازین دیگر نسخہ ہا ہم خواہند بود کہ یا تلف شدند یا در گوشہ گمنامی گزاشته اند۔ مارا باید کہ تحقیق کنیم و آنہا را پیدا کنیم، و در نظر گاہ عام بیاوریم۔

از نگارشات بالا عیان می شود کہ ایالت (State) کشمیر دارای بسی ذریایاب است۔ و میان آن موہد یکی از گہرہای پُر ارزش است۔ او در زبان و ادب فارسی یک اضافہ عظیم کردہ است۔ او جذبات و احساسات ملی و قومی را در ادب فارسی بحسن و خوبی عیان کردہ است۔ و شواہد قومی و ملی بچہتی را پیش کردہ، کشور خود را تقویت دادہ است۔

و بلا تفریقِ مذہب و ملت ہمہ ایالتِ ہند و ہمہ اہالیانِ ہند را در یک سِلک منسلک کردہ کشور ہند را توانائی و فروغ دادہ است۔ یک ویژگیِ مہم اُو این است کہ او را زاد بوم یا وطن خود را بسیار مرغوب و محبوب بود۔ اُو بار ہا در وصفِ کشمیر (زاد بوم موہد) اشعار سرودہ است۔ بہ این جہت او را شانِ کشمیر یا شانِ زبانِ و ادبِ فارسی کشمیر یا نابغہ روزگارِ کشمیر یا مرویدِ کشمیر گفتنِ مبالغہ نخواستہ بود۔ او را کُلّی دستِ رس بر زبان و ادب فارسی بود۔ ہمہ خانوادہ او ہم فارسی دان بود۔ ما بر ہمہ اہالیانِ کشمیر و اہالیانِ ہند ہم براونخر می کنیم۔ کہ نگینہ ای مانند موہد بہ کشمیر در زبانِ فارسی وجود دارد۔ کہ مثلِ او جای دیگر نمی یابند۔ ما ہمہ از ایزد دعا گوہستیم کہ ایالتِ کشمیر زندہ و پایندہ باد۔ و نگینہ ہا مانند موہد در کشمیر پیدا بشوند و کشمیر را فروغ بدہند۔